

درس قواعد فقهیه استاد حاج سید مجتبیٰ نورمفیدی

تاریخ: ۲۸ شهریور ۱۴۰۰

مصادف با: ۱۲ صفر ۱۴۴۳

جلسه: ۲

موضوع کلی: قاعده لاجرح

موضوع جزئی: مباحث قاعده - ۳. فروع قاعده - ۴. دیدگاه‌ها درباره قاعده

۵. مفردات و مفاد قاعده

﴿الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین﴾

۳. موضوع قاعده

در جلسه گذشته به اهمیت قاعده لاجرح و نیز پیشینه این قاعده اشاره‌ای داشتیم. مطلب سوم که در این ابتدای بحث لازم است به آن اشاره شود، موضوع قاعده و محل بحث است و اینکه به طور کلی این قاعده درباره چه امری ثابت شده یا می‌تواند ثابت شود.

انواع فعل دارای حرج

برای اینکه موضوع قاعده روشن شود، لازم است اشاره کنیم که کارهایی که انسان انجام می‌دهد، گاهی بدون تکلف و رنج و مشقت است و گاهی همراه با تکلف و مشقت است.

نوع اول

اگر کاری همراه با تنگنا و محدودیت و مشکلاتی همراه باشد، خود این مشقت و عسر و حرج گاهی به حدی است که به طور کلی انسان طاقت انجام آن را ندارد، قدرت تحمل آن را ندارد، که از این تعبیر می‌کنند به ما لا یطاق، فوق طاقت انسان است. اگر یک تکلیفی به حدی از مشقت و سختی برسد که فوق طاقت انسان باشد، به طور کلی مربوط می‌شود به قاعده قبح تکلیف به ما لا یطاق، یا به تعبیر دیگر حکم عقل به قبح تکلیف ما لا یطاق. قهراً این قسم از تکالیفی که همراه با مشقت و سختی و مشکلات هستند، از دایره بحث ما خارج‌اند. لذا اگر مثلاً در بیان ادله قاعده لاجرح کسی بخواهد به ادله بطلان تکلیف به ما لا یطاق تمسک کند و آنها را جزء ادله قاعده قرار دهد - کما فعله المحقق النراقی فی العوائد - این به نظر می‌رسد که خالی از اشکال نیست. چون اصلاً موضوع بحث ما تکلیف ما لا یطاق نیست. نفی تکلیف ما لا یطاق به طریق دیگر و راه دیگری قابل اثبات است و این ارتباطی با قاعده نفی عسر و حرج ندارد.

نوع دوم

یک دسته دیگری از تکالیف همراه با مشقت و سختی و ضیق و تنگنا هستند، لکن این دسته اگر بخواهد انجام شود، مقدور برای مکلف هست ولی اتیان به آن منجر به اختلال نظام زندگی بشر می‌شود؛ این باعث می‌شود که اساساً در زندگی انسان اختلال ایجاد شود و به هیچ کاری نرسد. مثل اینکه کسی بخواهد در تمام مسائل مورد نیازش احتیاط کند، یا در بعضی از مسائل روزمره و مبتلا به احتیاط کند؛ قهراً این احتیاط او را از همه کارها باز می‌دارد و نمی‌گذارد به امور رسیدگی شود و این در حقیقت مطلوب شارع نیست و از نظر شارع مردود است؛ اینکه اگر تکلیفی منجر به اختلال نظام شود، این از نظر شارع قبیح است و مردود است، امری است که کاملاً واضح و روشن است؛ هیچ وقت شارع که

نظام شریعت را برای این قرار داده که بشر به سعادت برسد، راضی نمی‌شود به اینکه در مسیر رسیدن به این سعادت، از زندگی عادی و روزمره و طبیعی خودش خارج شود و در یک مسیر دیگری قرار بگیرد. به‌رحال یک سری از تکالیف همراه با حرج و تنگنا و سختی و مشقت‌اند، لکن این مشقت به حدی است که سبب فرو ریختن نظام اجتماعی بشر می‌شود. این هم مسلماً از دایره بحث ما خارج است؛ حتماً تکالیفی که مشقت آنها به چنین اندازه‌ای برسد، مقصود از این قاعده نیستند و آنها به دلیل دیگری منفی هستند.

نوع سوم

دسته سوم از کارها و افعالی که انسان انجام می‌دهد، منجر به ضرر در مال یا جان یا آبرو می‌شود. به طور کلی - طبق نظر برخی مثل شیخ انصاری که لاضرر را به معنای نفی حکم ضرری دانسته - فرض کنید اگر یک حکمی در شریعت انشاء و جعل شود که به واسطه آن ضرری متوجه عرض و آبروی و مال شخص شود، این هر چند با حرج آمیخته است اما این خودش تحت قاعده لاضرر قرار می‌گیرد و از قلمرو این قاعده خارج است. در مورد این دو قاعده و نسبت آنها و تفاوت آنها بحث‌هایی داریم که بعداً متعرض خواهیم شد، اما اجمالاً می‌خواهیم در اینجا عرض کنیم که موضوع قاعده لاحرج، تکالیف و کارهایی نیست که حرج آنها به گونه‌ای است که همراه با ضرر مالی و عرضی و جانی باشد. پس این قسم هم از بحث خارج هستند؛ البته ما در بیان مفردات قاعده یک اشاره‌ای خواهیم داشت که اصولاً چه فرقی بین معنای حرج و ضرر هست و نسبت اینها چگونه است؛ آیا نسبت اینها، نسبت عموم و خصوص من وجه است یا عموم و خصوص مطلق؛ این را بعداً بحث خواهیم کرد. اما به‌رحال برخی از افعال حرجی و کارهایی که همراه با سختی و مشقت و تنگنا هستند، اینها در حقیقت به خاطر آن ضرر مالی و عرضی و جانی است که بر شخص تحمیل می‌شود. در این موارد، به طور کلی اینها مشمول قاعده لاضرر هستند و ربطی به قاعده لاحرج ندارند.

نوع چهارم

اما یک دسته از افعال انسان هم برای انسان مقدور است - یعنی انسان قدرت دارد که آن را انجام دهد - و هم موجب اختلال نظام زندگی نمی‌شود و هم ضرر و زیانی ندارد (البته این قید لزوماً نفی نمی‌شود لکن این حیث ضرر و زیانش مورد توجه نیست)، بلکه تنگنایی که به واسطه آن ایجاد می‌شود به گونه‌ای است که تحمل آن مشکل است. یعنی یک مشقت زیاد است، یک سختی‌ای است که عادتاً تحمل نمی‌شود و مردم این مقدار از تنگنا و ضیق را تحمل نمی‌کنند. این البته برمی‌گردد به بحث بعدی که در آینده ان‌شاءالله به آن خواهیم پرداخت که مشقت ملاکش چیست و تشخیص آن با کیست. این را بعداً ذکر خواهیم کرد.

علی‌ایحال اگر بخواهیم موضوع قاعده را در این فرصت کوتاه و به نحو اجمالی ذکر کنیم، این قاعده در واقع درباره حرج‌ها و مشقت‌ها و سختی‌هایی است که عادتاً تحمل نمی‌شوند و مردم نوعاً آنها را تحمل نمی‌کنند.

۴. دیدگاه‌ها درباره قاعده

مطلب چهارم که یک اشاره اجمالی است به دیدگاه‌هایی که پیرامون این قاعده وجود دارد. اگر بخواهیم بگوییم که واقعاً کسی وجود دارد که این قاعده را انکار کند، شاید نتوانیم مشخصاً به نامی اشاره کنیم، هر چند در مدارک و مستندات این قاعده خدشه شده؛ اینکه مثلاً یک مدرک صحیحی ندارد و البته به تبع آن یک اشکالی هم در اصل قاعده ممکن است پیش بیاید، اما در مقابل برخی این را از اصول متلقات من الشارح دانسته‌اند؛ مثلاً مرحوم مراغی در عناوین می‌گوید این از اصول متلقات از ناحیه شارح است.^۱ به‌هرحال اصل این قاعده کأن پذیرفته شده و از مسلمات و قطعیات دانسته شده است. لکن اختلافاتی که وجود دارد، در سعه و ضیق این قاعده است.

۱. مشهور معتقدند که این قاعده اعتبار دارد و قائل به این قاعده شده‌اند، لکن می‌گویند این قاعده فقط در محدوده واجبات جریان دارد، اما محرمات به وسیله این قاعده نفی نمی‌شود.

۲. برخی به طور کلی گفته‌اند این قاعده چون مدرک صحیح و معتبری ندارد، لذا نمی‌توانیم از مواردی که فقها به آن استدلال کرده‌اند تعدی کنیم و آن را در غیر این موارد هم جاری کنیم. البته ممکن است کسی بگوید که چنین کسی نمی‌توانند مثبت قلمداد شود، بلکه باید او را جزء منکرین قرار داد؛ ولی به نظر می‌رسد که اینها هم جزء پذیرندگان این قاعده محسوب می‌شوند، منتهی در اینکه این قاعده در چه محدوده‌ای جریان پیدا می‌کند، قائل به یک محدوده خیلی ضیق شده‌اند.

۳. یک عده‌ای معتقدند که این قاعده شأن اصل علمی را دارد، چنانچه مرحوم نراقی این را می‌فرماید. به نظر ایشان این قاعده در مواردی جاری می‌شود که دلیلی برای تکلیف حرجی نداشته باشیم، مثل اصل عملی؛ یعنی همانطور که اصل عملی در جایی که دلیل وجود ندارد، دلالت دارد «الاصل دلیل حیث لا دلیل»، قاعده حرج هم مثل اصل عملی است؛ یعنی اگر جایی دلیلی برای ثبوت یک تکلیف حرجی نداشته باشیم، قاعده حرج این تکلیف را نفی می‌کند. اما اگر دلیل داشتیم، اینجا دلیل مقدم می‌شود.

۴. یک نظر هم که برخی - مخصوصاً در این ده‌های اخیر - به آن ملتزم شده‌اند، این است که قاعده لاحرج در همه تکالیف اعم از واجبات و محرمات جریان پیدا می‌کند؛ چون مشهور معتقد به جریان این قاعده صرفاً در واجبات است و آن را در محرمات جاری نمی‌دانند.

همه این چهار دیدگاهی که در اینجا اشاره شد، اینها در حقیقت به عنوان مثبتین قاعده محسوب می‌شوند و هیچ کدام منکر این قاعده به حساب نمی‌آیند. منتهی اختلافی که وجود دارد، در سعه و ضیق است. بعضی‌ها به خصوص موارد مذکور در عبارات فقها و آن مواردی که آنها در آن استدلال کرده‌اند اکتفا کرده‌اند؛ بعضی‌ها هم آنقدر دامنه را توسعه

۱. عناوین، ج ۱، ص ۲۸۲.

داده‌اند که حتی در محرمات هم آن را جاری می‌دانند. این هم یک اشاره اجمالی به دیدگاه‌هایی که در مورد این قاعده وجود دارد.

۵. مفردات و مفاد قاعده

تا اینجا تقریباً چهار بحثی را که گفتیم به سرعت از آنها عبور می‌کنیم، مطرح کردیم. پنجمین بحثی که در این مجال باید مطرح شود، بحث از مفردات و مفاد قاعده است. سپس بحث از ادله و مستندات قاعده را مطرح خواهیم کرد؛ بعد از آن، قلمرو قاعده و همینطور سایر مواردی که به اکثر آنها در جلسه گذشته اشاره کردیم.

اما در مورد مفردات این قاعده؛ قاعده را تارة به عنوان لاجرح معرفی می‌کنند، که در اینجا یک واژه بیشتر ندارد و آن حرج است؛ ولی گاهی گفته می‌شود قاعده نفی عسر و حرج که در اینجا دو واژه داریم که باید توضیح دهیم، یکی واژه عسر و یکی واژه حرج. بنابراین ابتدا کلمه حرج را معنا می‌کنیم به عنوان یکی از مفردات این قاعده، و بعد هم درباره کلمه عسر توضیحاتی را بیان می‌کنیم. معنای ضیق روشن است، ولی عمده این دو واژه است که باید توضیح داده شود.

۱. واژه حرج

حرج در لغت به چند معنا وارد شده است؛ معمولاً دیده‌اید که در مورد برخی لغت‌ها چند معنا هم که ذکر می‌کنند، ولی باز اصل و ریشه آن معانی را یکی می‌دانند. مثلاً در مورد کلمه قضا در برخی از کتب لغت می‌گویند قضا به ده معنا آمده است، ولی برای این ده معنا یک ریشه واحد ذکر می‌کنند که عبارت است از کار محکم. آن وقت در مورد حرج هم چندین معنا ذکر شده است؛ به معنای ضیق، تنگی، محدودیت. به همین جهت به برخی از درختانی که خیلی در هم پیچیده شده‌اند، به خود آن درختان حرج می‌گویند، چون طیّ مسیر در بین این درختان کار سخت و صعبی است. گاهی به معنای معصیت و گناه هم استعمال شده است. در مقایسه اینطور وارد شده: «له اصل واحدٌ و هو معظم الباب و الیه مرجع فروع و ذلك تجمع الشیء و ضيقه»، جمع شدن و تنگ شدن یا ضیق یا تنگی، ... اصل باب چیست؟ «و ذلك تجمع الشیء و ضيقه»، جمع شدن یک شیء، تنگی و محدودیت یک شیء، اینکه جمع شود و منجر به ضیق شود. «فمنه الحرج و هو مجتمع شجرٍ و يقال فی الجمع حرجات»، این اصل واحدی که ایشان می‌گویند، ضیق، حرج، تنگی.

معنای دوم اثم است، می‌گویند «و من ذلك الحرج الاثم»،^۱ چرا به آن گناه می‌گویند؟ برای اینکه گناه منجر به یک ضیق می‌شود؛ این ضیق ممکن است در حالات روحی و روانی گناهکار باشد یا ممکن است مثلاً به خاطر محدودیت‌ها و تنگناهایی باشد که برای او پیش می‌آید. پس حرج به معنای ضیق است و به معنای گناه هم می‌آید. آن وقت صاحب مقایسه به این آیه هم استناد می‌کند: «وَمَنْ يُرِدْ أَنْ يُضِلَّهُ يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيِّقًا حَرَجًا».^۲ پس اگر هم دو سه معنای برای حرج ذکر شده، در اینجا ملاحظه فرمودید که ریشه و اصل واحد دارد. اصل همه اینها هم همان تجمع الشیء و ضيقه.

۱. مقایسه، ج ۲، ص ۵۰.

۲. سوره انعام، آیه ۱۲۵.

در لسان العرب این چنین گفته است: «الخرج الاثم و الحارج الآثم»،^۱ البته نوعاً کتاب‌های لغت برای تأیید مطلب، روایاتی را در ذیل کلمات آورده‌اند که ما اینها را ذکر نمی‌کنیم.

ابن اثیر در کتاب نهاییه این چنین می‌گوید: «الخرج فی الاصل الضیق و يقع علی الاثم و الحرام و قیل الحرج اضیق الضیق»^۲ این هم می‌گوید اصل حرج به معنای ضیق است و البته بر گناه و حرام هم اطلاق می‌شود. آن وقت می‌گوید گفته شده که حرج در واقع با ضیق یک تفاوتی دارد؛ ضیق یعنی مطلق تنگنا و محدودیت، اما حرج اضیق الضیق است، یعنی تنگ‌تر از ضیق است، یا به یک معنا محدودیت بیشتر داشتن یا شدیدتر. اضیق الضیق می‌تواند ناظر به شدت ضیق و شدت تنگنا یا محدودیت بیشتر باشد. بالاخره ایشان هم مثل صاحب مقایسه می‌گوید اصل آن همان ضیق است یا همان انبوه شدن و تجمع الشیء و سایر معانی هم از این متخذ است و یک تناسبی هم با اینها دارد.

القاموس المحيط حرج را این چنین معنا کرده است: «المكان الضیق»، جای تنگ؛ «الکثیر الشجر»^۳ جایی که درختانش زیاد باشند و به هم بیچند.

روایاتی هم که این کتاب‌ها ذکر کرده‌اند، تقریباً در همه آنها همین معنا - یعنی ضیق و تنگی و محدودیت - ذکر شده است. البته اینکه آیا این ضیق و محدودیت شدت هم در آن وجود دارد یا نه، این مطلب مهمی است. ما بالاخره می‌خواهیم بگوییم قاعده نفی حرج، نفی می‌کند آن تکالیفی که موجب حرج و عسر و مشقت و سختی هستند. یک وقت است که می‌گوییم حرج شدید موضوع این قاعده است، یعنی حرج به معنای ضیق و شدت را هم به آن ضمیمه می‌کنیم؛ یک وقت هم می‌گوییم حرج موضوع این قاعده است و خود حرج یعنی ضیق شدید. این دو فرق می‌کند. لذا این نکته را خواستم عنایت بفرمایید که بعداً در بررسی دلالت ادله باید ببینیم اگر مثلاً جایی لفظ حرج ذکر نشده و بحث ضیق است، آیا ضیق شدید منظور است یا مطلق ضیق. لذا این جهت را باید اینجا توجه کرد.

سؤال: جمله آخر را لطفاً مجدداً توضیح دهید.

استاد: عرض کردم که در بررسی ادله باید این را ملاحظه کنیم که آیا حرج به معنای ضیق شدید است، به این معنا که در بررسی قاعده لازم نیست ذکر کنیم حرج شدید؛ وقتی می‌گوییم حرج، یعنی ضیق شدید. یا اینکه حرج به معنای مطلق ضیق است و ما باید آن را مقید به قید شدت کنیم، یعنی بگوییم حرج شدید. اولاً حرج به کدام یک از این دو معناست؟ به معنای ضیق شدید است یا مطلق ضیق؟ نتیجه‌اش را عرض کردم که یک جا شما باید قید شدید را در تفسیر و توضیح قاعده بیاورید و ادله را هم از این منظر نگاه کنید که آیا این حرج شدید است یا نه. اما یک وقت است که

۱. لسان العرب، ج ۲، ص ۵۲.

۲. النهاییه فی غریب الحدیث و الاثر، ج ۱، ص ۳۶۱.

۳. القاموس المحيط، ج ۱، ص ۱۸۲.

می‌گویند حرج به معنای مطلق ضیق نیست، به معنای حرج شدید است. اگر گفتید مطلق ضیق است، باید آن قید را اضافه کنید یا باید ببینید ادله آن قید را اضافه کرده‌اند یا نه. لذا فرق می‌کند که به کدام یک از این دو معنا باشد. به هر حال در بعضی از کتاب‌های لغت، اصل ضیق را ذکر کرده‌اند؛ اینجا چیزی که دلالت بر شدت باشد یا مثلاً تنگنایی که حتماً شدید باشد، در عبارات اهل لغت مشاهده نمی‌شود. اگر اصل معنا را هم نگاه کنیم، می‌گویند «الخرج فی الاصل الضیق»، چنانچه ابن اثیر اینطور گفته است؛ صاحب مقایس هم گفت «تجمع الشیء و ضیقه»، بحث شدت مطرح نیست. انبوه شدن و تنگی، حالا این تنگی می‌تواند شدید باشد یا غیر شدید باشد. اگرچه اصل ضیق و تنگی خودش یک شدتی در آن هست، اما آن باز می‌تواند بر دو قسم باشد، شدید و غیر شدید؛ اما در عین حال هر دو مقدور است. در اول بحث اشاره کردیم که غیر شدیدی قابل تحمل است و شدیدی هم هر چه هست مقدور برای انسان است؛ اینطور نیست که از قدرت انسان خارج باشد.

لازم نیست که خیلی بحث لغوی را ادامه دهیم، چون چیز خاصی ندارد و مطلب روشن است. فقط ملاحظه کردید که در کتب لغت، حرج را به معنای مطلق ضیق گرفته‌اند؛ یعنی اصل معنای حرج این است و هر معنای دیگر هم که ذکر شده، به این برمی‌گردد. اما شدت و فراوانی در آن نیست؛ بحث تجمع شجر و درختان به هم پیچیده هم که مطرح شده، بله، درختان اگر به هم پیچیده شوند، طی طریق در بین این درختان راحت نیست و انسان به مشقت می‌افتد، اما ممکن است که این مشقت هم خیلی زیاد نباشد. اصل مشقت در اینجا منظور است.

۲. واژه عسر

کلمه دومی که در اینجا ذکر شده، عسر است. برای عسر هم در کتاب‌های لغت معانی‌ای ذکر کرده‌اند؛ از جمله اینکه عسر نقیض الیسر و به معنای چیزی است که دلالت بر سختی و شدت می‌کند؛ شدت یعنی همان ضیق.^۱ القاموس المحیط و نهاییه هم عسر را معنا کرده‌اند؛ مثلاً صاحب نهاییه می‌گوید: «و العسر ضدّ الیسر و هو الضیق و الشدة و الصعوبة».^۲ صاحب القاموس المحیط هم عسر را این چنین معنا کرده است: «العسر ضدّ الیسر و العسری ضد المیسرة، یقال تعاسر و استعسر اشتدت».^۳ اینجا هم به معنای شدت، ضیق و صعوبت آمده است. این شدتی که در اینجا گفته می‌شود، یعنی همان صعوبت و ضیق که در مقابل راحتی و در تنگنا نبودن است. طبق آنچه که در کتاب‌های لغت آمده و البته هر کدام از اینها مؤید به برخی روایات هم هست، عسر به معنای ضیق، صعوبت و امثال اینهاست.

اینها در حقیقت مفردات این قاعده هستند، یکی عسر و دیگری حرج. معنای ضیق هم روشن است، یعنی در تنگنا بودن و محدود بودن؛ این دیگر خیلی نیازی به توضیح ندارد. حالا اینکه در خود حرج مسأله شدت هم اخذ شده یا نه،

۱. مقایس، ج ۱۴، ص ۳۱۹.

۲. نهاییه، ج ۳، ص ۲۳۵.

۳. القاموس المحیط، ج ۲، ص ۱۲۷.

عرض کردم که از کتب لغت، شدت ضیق استفاده نمی‌شود، چه اینکه در آیات و روایات هم وقتی از این واژه‌ها استفاده شده، معنای شدت از آن بدست نمی‌آید. مثلاً آیه «وَمَنْ يُرِدْ أَنْ يُضِلَّهُ يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيِّقًا حَرَجًا» می‌فرماید اگر خداوند متعال بخواهد کسی را گمراه کند، سینه او را ضیق قرار می‌دهد و تنگ می‌کند.

سؤال:

استاد: آن شدت به معنای ضیق و در مقابل راحتی است و نه شدت ضیق. این اثیر در نهاییه می‌گوید: «و العسر ضد اليسر و هو الضيق و الشدة و الصعوبة». در مقایس هم همینطور، «العسر يدل على صعوبة و شدة تقيض اليسر». ^۱ بله، در مقایس و حتی در القاموس المحيط و نهاییه، اینها کلمه شدت را دارد ولی این شدت با توجه به اینکه در کنار ضیق و صعوبت ذکر شده، به همان معناست، نه اینکه به مرتبه ضیق بخواهد اشاره کند. یک وقت است که ما کلمه شدت را به کار می‌بریم و در واقع می‌خواهیم این را به عنوان یک وصف برای ضیق و صعوبت ذکر کنیم و یک وقت هم شدت را به کار می‌بریم در حالی که می‌خواهیم خود ضیق و صعوبت را معنا کنیم. اینجا شدت در کنار صعوبت و ضیق قرار گرفته است، نه اینکه مقصود شدة الضيق و شدة الصعوبة باشد. این را توجه بفرمایید که اصل معنای حرج و عسر، همان ضیق و صعوبت و تنگنا و محدودیت است؛ این می‌تواند شدید باشد یا غیر شدید. ضیق گاهی شدید است و گاهی غیر شدید. لازم بود که درباره این دو واژه توضیحاتی بیان شود. ان شاء الله در جلسه آینده ادله را بیان خواهیم کرد.

«والحمد لله رب العالمين»

۱. مقایس، ج ۱۴، ص ۳۱۹.